

همراهی توحید و عدل در آیات و روایات - مصطفی آذرخشی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال چهاردهم، شماره ۵۴ «ویژه عدل الٰهی»، بهار ۱۳۹۶، ص ۶۰ - ۷۷

همراهی توحید و عدل در آیات و روایات

* مصطفی آذرخشی

چکیده: یگانگی و دادگری خداوند متعال که در متون دینی، تحت عنوان "توحید و عدل" یاد شده است، از چنان اهمیتی برخوردار است که به مثابه اساس دین، شناخته می‌شود و سایر اصول اعتقادی، منشعب از این دو رکن است. یکی از این دو، یعنی توحید، باوری است که مبتنی بر یکتایی آفریدگار است؛ خدا کفو و شبیهی در میان خلق ندارد و از طرفی، آنچه مخلوق دارد، یکسره مُلک خدای بی‌انباز است که تمیلیک نموده است؛ از این رو، آدمی در پیشگاه او منفعل است.

از سوی دیگر، حق متعال، انسان را موجودی مختار و آزاد آفریده که با داده‌های الٰهی، انتخاب کند و این خود اوست که مسئول گزینش‌های خویش است؛ بنابراین آنچه از نعمتها یا نعمتها پیش رو دارد، محصول دست خود اوست و از این رو کاملاً عدالت دادار برقرار است. در آیات و روایات، بارها این دو اصل را کنار یکدیگر می‌توان ملاحظه نمود؛ چنین است که در آثار عالمان شیعی و معتزلی، فصولی به تبیین توحید و عدل اختصاص یافته است، البته با تفاوتی که میان این دو مکتب وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: توحید، عدل، آیات، احادیث.

۱- طرح مساله:

روایاتی از امامان علیهم السلام، حاکی از این است که دو موضوع توحید و عدل، پایه و اساس اعتقادات است. (نک: صدوق، التوحید، ۹۶) افزون بر این، محدثان و متکلمان شیعه و معتزله، این دو اصل را همراه با هم، مورد اشاره قرار می‌دادند.



در نوشتار حاضر، ابتدا تبیین مختصری درباره توحید و عدل انجام می‌دهیم؛ سپس به این سؤال خواهیم پرداخت که آیا در قرآن کریم نیز این دو اصل، کاربرد توأم‌ان دارند یا خیر؟ در پی آن، نمونه‌های متعددی از همراهی این دو اصل را در روایات اهل بیت علیهم السلام می‌آوریم و سرانجام، شواهدی از طرح این دو اصل در آثار شیعه و معتزله ارائه می‌کنیم، همراه با بیان که میان این دو مکتب مطرح است. و جبهه‌گری برخی از عالمان شیعی در برابر معتزله که در قالب آثار مكتوب آنها نمودار است.

۲- تبییناتی درباره توحید و عدل

در بیانات اهل بیت علیهم السلام "توحید" به معنای اقرار به واحد بودن حق متعال است.^۱

۱. کلمه "توحید" از ریشه "وحد" و بر وزن تفییل است. باب تفییل، دارای معانی متعددی است که مشهورترین آنها عبارت است از: افزایش و فزونی، تدریج، وقوع و نیز اطلاق و نسبت دادن امری بر چیزی یا برکسی (نکه مصطفوی، ۳/۱۱۷) خلیل بن احمد، در کتاب العین در توضیح کلمه توحید نوشته است: «الإيمان بالله وحدة لا شريك له» (خلیل بن احمد، ۲۸۱/۳)، یعنی: «توحید، ایمان به خدای یکتایی است که هیچ شریکی ندارد». خلیل، در این تعریف، توحید را، ایمانی مقید توضیح داده است که در آن نکته مهمی نهفته است؛ در نگاه عوام، توحید یعنی باور داشتن خداوند؛ یعنی ایمان به وجود او؛ حال آنکه معنای کلمه توحید هم از جهت لغوی و هم از جهت دینی چنین نیست؛ بلکه کلمه توحید به معنای ایمان به خدای یکتا است. به عبارت دیگر، در توحید، باور داشت وجود خداوند، امری است که از قبل پذیرفته شده و کاری که موحد انجام می‌دهد، این است که وحدت را بر او اطلاق می‌کند و به یکتایی او قائل و معتقد است. در آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام معرفت و شناخت خداوند، امری فطری، معرفی شده است؛ یعنی هر انسانی، فطرتاً خداشناس است و معرفی خدا، فعل خداوند دانسته شده است (نک: کلینی، ۱/۲۰ و ۲/۱۳-۱۲ و صدوق، التوحید، ۳۳۱-۳۲۸) همچنین تأکید شده است که انسان، با معرفت توحیدی، به دنیا می‌آید (ن.که همان) پس انسان، به طور فطری خداشناس است و حتی موحد است؛ اما در این عالم دچار فراموشی می‌شود؛

به عبارت دیگر توحید، یکتا و یگانه دانستن خداوند است؛ به این معنا که در ذات و صفات، مشابه و مسانخی ندارد (مجلسی، بحارالانوار، ۴/۳۱۰؛ نک: کلینی، ۲۵۳) و مالک و مدبر هستی، فقط اوست (صدق، من لا يحضره الفقيه، ۱/۳۱۰؛ نک: کلینی، ۲۹۳)؛ از این رو فقط خداوند است که شایسته عبادت است. (کلینی، ۲/۲۹۳)

همچنین در آموزه‌های اهل بیت^{علیهم السلام}، عدل خداوند به این صورت تعریف شده است که پاداش و مجازات انسان، بازتاب مستقیم رفتار خود اوست.^۱ (نک: کلینی، ۱۵۹) این مفهوم، در بسیاری از آیات قرآن کریم نیز قابل ملاحظه است؛ چنانکه بارها آمده است: «ذلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (آل عمران: ۱۸۲ و الانفال: ۵۱)؛ «ذلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ». (حج: ۱۰) این آیات شریفه،

اینجاست که انبیاء^{علیهم السلام} برای یادآوری معارف فطری، برانگیخته می‌شوند (ن.که سید رضی، ۴۳) در این حال، انسان است که می‌باشد و فرق جیلت و فطرت خویش، یکتایی و وحدت را به خداوند اطلاق کند. از این روست که سوره توحید، در فرمان به اطلاع یکتایی برخداوند نازل شده است. در این سوره، وحدت خداوند به عدم مشابهت او به مخلوقاتش تفسیر شده است (و لم يكُن له كفواً أحد) عدم مشابهت خداوند با مخلوقاتش، در آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» نیز مورد تأکید قرار گرفته است. مضمون این آیات، در کلمات اهل بیت^{علیهم السلام}، به فراوانی آمده است (ن.که: همان، ۸۳-۳۱) بنابراین یکی از ابعاد عقيدة توحیدی، اقرار به وجود خداوند در عین شهادت به یکتایی و نفی همانند برای اوست؛ افزون بر این معنا، از آیات و روایات، ابعاد دیگری نیز در عقيدة توحیدی قابل استفاده است؛ از جمله توحید در خالقیت و ربوبیت؛ به این معنا که آفرینش و اداره عالم تنها به اراده حق متعال انجام می‌شود. همچنین تأکید بر این حقیقت که تنها کسی که شایستگی پرستش را دارد خداوند است. از این عقیده به توحید در عبادت تعبیر می‌شود.

۱. در نگاه برخی از مردم، عدالت، به این معناست که امکانات و بهره مندی‌های دنیوی، به صورت یکسان و مشابه توزیع شود؛ حقیقت این است که چنین نگاهی از دو جهت قابل تأمل است:
 - اگر انسان توجه داشته باشد که آنچه به وی اعطاء شده، نه طلب و حق او بلکه فضل و موهبت حق متعال است، در موضع طبلکاری خویش تجدید نظر خواهد کرد.
 - دنیا، محل اقامت دائمی انسان نیست؛ بلکه دار شناخت، امتحان و انتخاب اوست و حیاتی دائمی پیش روی اوست که کیفیت آن را رفتار انسان در این دنیا تعیین می‌کند.

بنابراین، اگرچه در عالم تشریع، هر کجا حقوق عمومی مردم مطرح است، به بهره‌مندی‌های یکسان انسانها توصیه شده است و نه تنها در سیره امیرالمؤمنین علی^{علیهم السلام} توزیع یکسان بیت المال که حق عمومی مردم است، دیده می‌شود، بلکه به مساوات و عدالت در نگاهها و توجهات فرمان داده‌اند (نک: سید رضی، ۴۲۰) با این حال، عدالت در عالم تکوین، به معنای توزیع یکسان و مشابه امکانات نیست؛ بلکه عدالت وقتی تحقق می‌یابد که عمل هر کسی براساس داشته‌های او سنجیده شود و پاداش و مجازات او متناسب با امکاناتش، داده شود.

حاکی از این حقیقت است که اگر مجازات انسان، چیزی جز نتیجه عمل او و بلکه تجسس رفتار او بود^۱، خدای متعال عادل نبود. به عبارت دیگر، صدق، التوحید، انسان در افعال خویش، بهره‌مند از گوهر اختیار است، او در قبال رفتار خویش مسئول است^۲ و پاداش و کیفر او که در واقع، احضار حقیقت فعل اختیاری اوست، عین عدالت است؛ بنابراین انسان نباید فعل خود را به خدا نسبت دهد؛ علی الخصوص افعالی که به سبب ارتکاب آنها، مجازات خواهد شد. به همین جهت در روایاتی که ناظر به تعریف عدالت الهی است، بر مختار بودن انسان و نقی جبر تأکید شده است.

در ادامه، ضمن بررسی آن دسته از احادیثی که بیانگر همراهی توحید و عدل است، تبیینهایی که ناظر بر این تعاریف است، ارائه می‌شود.

۳- اشاره‌ای به همراهی "توحید و عدل" در قرآن کریم

در برخی از آیات قرآن، دو موضوع توحید و عدل به صورت توأمان ذکر شده است؛ از جمله در آیه ۱۸ سوره آل عمران آمده است: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» یعنی: «خداؤند گواهی می‌دهد که معبدی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان علم، (هر کدام بر این مطلب) گواهی می‌دهند؛ (خدا) برپادارنده عدل است؛ معبدی جز او نیست و او عزیز و حکیم است». در این آیه شریفه، عبارت "لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" شعار بارز و روشن

-
۱. چنانکه در آیات دیگری، از حاضر شدن عمل انسان در قیامت سخن به میان آمده است: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرُمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيَلَّتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (الكهف: ۴۹)؛ «يَوْمَ تَجْدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَدِّثُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْمُبَادِرِ» (آل عمران: ۳۰)
 ۲. ناگفته نماند که در سنجش رفتار انسان، حیطه استناعت و توانایی او ملحوظ است؛ به تعبیر قرآن کریم، تکلیف و مسئولیت هر انسانی به اندازه توانایی‌هایی است که خدای متعال به او داده است. (نکته آیه ۷ سوره طلاق)

بحث توحید، و عبارت "قائِمًا بِالْقُسْطِ" ناظر به بحث عدل است و این دو موضوع همراه با یکدیگر مطرح شده است: معبدی جز الله نیست و خدای متعال، اقامه کننده عدالت است.

این مطلب در حدیثی که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خویش از امام باقر علیه السلام ذیل آیه مذکور آورده، مورد اشاره قرار گرفته است. (نک: عیاشی، ١٦٥/١؛ مجلسی، بحار الانوار، ٢٠٤/٢٣)

نمونه دیگر در آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره اعراف قابل ملاحظه است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ أَبَاوْنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ» یعنی: «و (یادکن) زمانی را که پروردگارت از نسل آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشن ساخت (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم!» (چنین کرد تا مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم» (و از پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم) یا بگویید: «پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟»

این آیات که به آیات میثاق مشهور است، اشارتی لطیف به دو بحث توحید و عدل دارد. تدبیر در آیه‌های مذکور، بیانگر طرح دو بحث توحید و عدل است؛ چنانکه در میثاق فطری انسان، از یک سو، بر توحید تأکید شده است: "أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي" و از سوی دیگر، بر مسئولیت آدمی در قبال این معارفه اشاره شده است: "شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ أَبَاوْنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ" در ادامه، اشاره خواهیم کرد که معصومان علیهم السلام، در تعریف عدالت خداوند، به

مسئولیت انسان نسبت به رفتارهای خودش، تذکر داده‌اند. به عبارت دیگر بازخواست عادلانه الهی، راجع به کارهایی است که آدمی با شناخت، اختیار و آزادی انجام دهد. از این رو، عقاب بلایان خلاف عدالت است؛ چنانکه عذاب کردن فرد مجبور نیز با عدل و دادگری سازگار نیست.

در پایان آیه ۱۷۲ و نیز آیه ۱۷۳ سوره اعراف به این موضوع اشاره شده که اگر آن معارفه صورت نمی‌پذیرفت، جای اعتراض برای انسان باقی بود که بگوید: ما از این موضوع بی‌خبر بودیم (اَنَا كَنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) یا بگوید پدر و مادر ما مشرک بودند (و مَا هِيَّا زَمِينَ مَعْرُوفَةٍ صَحِيحَى نَدَاشْتَيْمَ)، آنگاه به عدالت خداوند اعتراض کند و بگوید: "أَفْتَهَلْكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ". این عبارت گویای آن است که چنانچه کاری از انسان سر زند که "شناخت و اختیار" در انجام آن نداشته باشد بلکه دیگرانی - همچون والدین - بر او تحمیل کرده باشند، نه مسئولیتی بر عهده دارد و نه بازخواست و کیفر در پی دارد؛ زیرا عذاب کردن کسی که معرفت و اختیار ندارد، معارض عدل الهی است؛ اما از آنجا که خدای متعال، انسان را مفظور به معرفت ساخته و به او گوهر اختیار بخشیده، عذری برای او باقی نگذاشته است.

بنابراین در دو آیه مذکور، به دو موضوع توحید و عدل اشاره شده، که اولی ناظر بر "انفعال آدمی در برابر رب العالمین" و دومی بیانگر "فعال حقیقی بودن انسان نسبت به اعمال خویش" است.

۴- ذکر توحید و عدل در روایات اهل بیت علیهم السلام

توحید و عدل، همراه با همه، در روایات عدیده، مورد اشاره است. از جمله چند حديث با توضیح منابع بیان می‌شود:

۱- شیخ صدوq، یکی از ابواب کتاب التوحید خویش را "باب معنی التوحید و

العدل" نامگذاری کرده است. یکی از روایات این باب از این قرار است که فردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ وَ عِلْمُهُ كَثِيرٌ وَ لَا بُدَّ لِعَاقِلٍ مِنْهُ فَأَذْكُرْ مَا يَسْهُلُ الْوُقُوفُ عَلَيْهِ وَ يَتَهَيَّأُ حِفْظُهُ» یعنی: «بنیان دینداری بر توحید و عدل نهاده شده است^۱ و دامنه علم آن بسیار گسترده است و هر خردمندی ناگزیر باید آن را یاد بگیرد، خواهش می‌کنم شما به نحوی آن را بیان کنید که فهمش آسان باشد، و بتوان آن را در سینه نگهداشت.» امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: «أَمَا التَّوْحِيدُ فَآنْ لَا تُجُوزُ عَلَى رِبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ، وَ أَمَا الْعَدْلُ فَآنْ لَا تَنْسُبَ إِلَى خَالِقَكَ مَا لَأَمَكَ عَلَيْهِ» (صدقوق، التوحید، ۹۶) یعنی: «توحید، آنست که آنچه بر تو رواست، بر پروردگارت جایز ندانی. و عدل آنست که کارهایی را که خداوند تو را برای ارتکاب آنها سرزنش نموده است، به او نسبت ندهی.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این حدیث شریف، اساس دین بودن "توحید و عدل" به نحو تقریر از سوی امام صادق علیه السلام، مطرح شده است؛ آن حضرت در

۱. ارکان اعتقادی اسلام در این روایات توحید و عدل معروف شده‌اند؛ حال آنکه از نظر بسیاری از متکلمان شیعی اصول اعتقادات عبارتند از: توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد. (نکه مطهری، مجموعه آثار، ۶۴/۲ و ۳/۹۶) توضیح این مطلب چنین است که در تعالیم اهل بیت علیه السلام، دو اصل نبوت و امامت از شاخه‌های اصل توحید محسوب می‌شود؛ چنانکه در احادیث امامان علیهم السلام به این موضوع اشاره شده است. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «حدثنا الهيثم بن عبد الله الرمانی قال حدثنا علي بن موسى الرضا علیه السلام عن أبيه عن جده محمد بن علي بن الحسين علیه السلام في قوله فطرة الله التي فطر الناس علیها، قال: هو لا إله إلا الله رسول الله علي أمير المؤمنين ولی الله، إلى هنا التوحيد.» (قمی، ۱۵۵/۲) مطابق این روایات شریف دامنه عقیده توحیدی تا پذیرش امامت ائمه اطهار علیهم السلام گسترده است. چنانکه حضرت رضا علیه السلام در حدیث سلسلة الذهب نیز، امامت اهل بیت علیه السلام را از شروط تحقق شعار "الله الا الله" بیان کرده‌اند: «بشرطها و شروطها و انا من شروطها». (صدقوق، التوحید، ۲۵) این موضوع می‌تواند ناظر به توحید در عبادات باشد؛ به عبارت دیگر یکی از ابعاد عقیده توحیدی آن است که فقط باید از خداوند و رسولان و حجتهاي او اطاعت کرد و نپذيرفتن سفرای الهی، با اصل توحید ناسازگار است. از طرف دیگر همچنانکه در آثار کلامی اشاره شده است، از مهمترین ادله معاد، بحث عدالت خداوند است. (نکه مطهری، ۲۱۵/۱) پس می‌توان گفت معاد هم از اقتضایات عدل است.

۲. یکی از اقسام حدیث، تقریر معصوم علیه السلام است؛ چنانکه در تعریف حدیث آمده است: «الحدیث کلام يحكي قول المعصوم علیه السلام او فعله او تقریره» (شيخ بهاء الدين عاملی، الوجیزه، ۲) یعنی: «حدیث به معنای سخنی است که از کلام، فعل و

پاسخ به سائل، در یک تعریف بسیار جامع، توحید را اینگونه می‌شناساند که آنچه در خلق، جایز است، در خالق جایز نیست. این تعریف، نقی مشابهت خدا و خلق را تبیین می‌کند؛ خلق، حادث است، فانی است، توالد دارد، نیازمند طعام، استراحت و خواب است، مکانمند و محدود است، تغییر می‌کند و حرکت دارد، قابل تصوّر است و ... لذا هیچیک از این صفات مخلوقی، درباره حق متعال قابل اطلاق نیست.

۲-۴- امام رضا علیهم السلام از جدّ مطهرشان رسول اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «مَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ شَبَهَهُ بِخَلْقِهِ وَ لَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ» (صدق، التوحيد، ۴۷) یعنی: «آن کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، او را نشناخته است و هر کس گناهان بندگان را به خداوند نسبت دهد، او را به عدالت وصف نکرده است.»

در این روایت نیز دو رکن اساسی دین، یعنی توحید و عدل، با هم ذکر و تبیین شده است. پیامبر اکرم ﷺ تصریح کرده‌اند که عقیده‌ای که در آن تشبیه خدا به خلق وجود داشته باشد، باور به خدای حقیقی نیست. این بیان حاکی از آن است که برخلاف شناختهای دیگر، شناخت خدای متعال بر مبنای قیاس و تشبیه قرار ندارد و این موضوع رکن اساسی اعتقاد توحیدی است؛ از سوی دیگر، نسبت دادن گناهانی که از انسان سر می‌زند به خدای متعال، با عادل دانستن خداوند قابل جمع نیست؛ زیرا چنانکه اشاره شد، عذاب کردن به جهت معصیتها‌یی که انسان در انجام آن مجبور باشد، خلاف عدالت است.

۳-۴- در حکمت ۴۷۰ نهج البلاغه آمده است: «وَ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ، فَقَالَ عَلِيًّا:

یا تقریر معموم علیهم السلام حکایت می‌کند. مقصود از تقریر معموم، این است که در حضور پیامبر یا امام علیهم السلام مطلبی بیان شود و ایشان، با سکوت یا توضیح، آن مطلب را تأیید کنند.

الْتَّوْحِيدُ أَلَا تَتَوَهَّمُهُ وَ الْعَدْلُ أَلَا تَتَهَمُهُ»^۱ (سید رضی، ۵۵۸) امیر مؤمنان علی علیہ السلام در این عبارت بليغ، دو اصل اعتقادی توحيد و عدل را تعريف کرده‌اند. امام علیہ السلام حقیقت توحيد را توهّم نکردن خداوند دانسته‌اند؛ چنانکه عدل را متهّم نکردن خداوند به افعال بندگان تعريف کرده‌اند. بنابر تعالیم اسلامی، کسی که خداوند را فاعل اعمال بندگان می‌داند و آنها را در اعمالی که انجام می‌دهند، مجبور قلمداد می‌کند، خداوند را به عدالت نستوده است. نکته قابل توجه دیگر در این عبارت آن است که فردی از امام علیہ السلام درباره معنای توحيد و عدل سؤال کرده و اين موضوع خود نشان دهنده آن است که اين دو اصل به عنوان مهمترین اصول دين، از صدر اسلام همراه با يكديگر مطرح شده‌اند؛ چنانکه در روایت قبل نيز پیامبر اکرم ﷺ اين دو اصل را در کنار يكديگر بيان کرده‌اند. (نک: صدق، التوحيد، ۴۷)

مطلوب ديگر درباره بيان حضرت امير علیہ السلام اين است که نتيجه توهّم ذات حق متعال، تشبيه خداوند به مخلوقات است؛ زيرا توهّم از طريق ادراك حسي يك چيز حاصل می‌شود که به آن معقولات اوليه گفته می‌شود و چنانچه از معقولات اوليه انتزاع شود، به عنوان معقولات ثانويه شناخته می‌شود (نک: مظہری، مجموعہ آثار، ۱/۲۷۵ در حالی که خدای متعال، نه محسوس به حواس مادی است و نه قابل قیاس با محسوسات؛ بنابراین تعقل و تصوّر ذات او نيز ريشه در تشبيه حق متعال به خلق دارد و از اين رو نادرست است. امير مؤمنان علی علیہ السلام در اين باره فرموده است: «لَمْ تَبْلُغِ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبِّهًا وَ لَمْ تَقْعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونُ مُمْثَلًا».^۲ (سید رضی، ۲۱۶) چنانکه ملاحظه می‌شود، در اين عبارت شریف، امام علیہ السلام،

۱. از امام علیہ السلام نسبت به توحيد و عدل پرسیدند. فرمود: توحيد آن است که خدا را در وهم نیاوری، و عدل آن است که او را متهّم نسازی.

۲. عقل‌ها نمي‌توانند برای او حدّی تعیین کنند تا همانندی داشته باشد. و اوهام نمي‌توانند برای او اندازه‌ای مشخص کنند تا در شکل و صورتی پنداشته شود.

لازمه تعقل و تصور حق متعال را تشبيه او به خلق دانسته‌اند. بنابراین عبارت "الْتَّوْحِيدُ أَلَا تَتَوَهَّمُهُ" از لحاظ محتوا، معادل عباراتی چون "مَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ شَبَهَهُ بِخَلْقِهِ" و "أَمَّا التَّوْحِيدُ فَإِنْ لَا تُجُوزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ" است.

۴- مرحوم صدوق در عيون اخبار الرضا علیه السلام آورده است: «عَنْ يَاسِيرِ الْخَادِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلِيهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ شَبَهَ اللَّهَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ». (صدق، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۱۴ / ۱) یعنی: «یاسیر، خادم حضرت رضا علیه السلام گوید: شنیدم که حضرتش می‌فرمود: هر کس خداوند را به مخلوق تشبيه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده، به خدا نسبت دهد، کافر است.» در این روایت شریف نیز ضمن آنکه دو اصل اعتقادی توحید و عدل، تؤامان ذکر شده‌اند، تعریفی از این دو اصل ارائه شده که کاملاً با احادیث دیگر سازگار است؛ یعنی تأکید بر اینکه توحید، یکتایی و بی‌همتایی خدای متعال و نفی هرگونه مشابهت میان خدا و خلق است و پایه عدل این است که نباید ارتکاب معاصی و گناهان را به خداوند نسبت داد؛ زیرا مؤاخذه و عذاب انسان، در صورتی که اختیاری در ارتکاب گناه نداشته باشد، خلاف عدالت است. این جمله معادل عباراتی است چون: "الْعَدْلُ فَإِنْ لَا تَنْسُبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَأَمَكَ عَلَيْهِ، وَ لَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ وَ الْعَدْلُ أَلَا تَتَهَمِهِ".

۵- مانند روایت قبل در توحید صدوق، به نقل از داود بن قاسم، با این متن ملاحظه می‌شود: «سَمِعْتُ عَلَيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلِيهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ شَبَهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ، وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ. ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةُ: إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكَذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (صدق، التوحید، ۶۹) یعنی: «هر کسی خداوند را به مخلوق تشبيه کند مشرک است، و هر که خدا را به مکان داشتن وصف کند، کافر است و هر که چیزی را که خداوند نهی

فرموده، به خدا نسبت دهد، دروغگوست. آنگاه امام علی^ع این آیه را تلاوت کرد: «تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ايمان ندارند و دروغگويان واقعی آنها هستند». اين روایت با اندکي تفاوت در متن، اما با سندی متفاوت نسبت به روایت پیشین نقل شده است که توضیح آن در ذیل روایت قبل گذشت.

٦-٤- حسین بن خالد روایت کرده است: «عَنْ أَبِي الْحَسْنَ عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا أَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ النَّاسَ يَنْسِبُونَا إِلَى الْقَوْلِ بِالْتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ أَبَائِكَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: فَقَالَ يَا أَبْنَ خَالِدٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ أَبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ أَكْثُرُ، أَمْ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ؟ فَقَلَّتُ بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ فِي ذَلِكَ أَكْثُرُ. قَالَ: فَلَيَقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ بِالْتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ إِذَاً. فَقَلَّتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ. قَالَ: فَلَيَقُولُوا فِي أَبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ إِنَّمَا رُوِيَ ذَلِكَ عَلَيْهِمُ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ: مَنْ قَالَ بِالْتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ فِي الدِّينِ وَ الْآخِرَةِ. يَا أَبْنَ خَالِدٍ إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ الْغُلَامُ الَّذِينَ صَغَرُوا عَظَمَةَ اللَّهِ تَعَالَى، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبغَضَنَا وَ مَنْ أَبغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا، وَ مَنْ وَالَّهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ عَادَهُمْ فَقَدْ وَالَّهُ، وَ مَنْ وَصَلَّهُمْ فَقَدْ قَطَعَنَا وَ مَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلَّنَا، وَ مَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا وَ مَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَفَانَا، وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَ مَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمنَا، وَ مَنْ قَبَّلَهُمْ فَقَدْ رَدَنَا وَ مَنْ رَدَهُمْ فَقَدْ قَبَّلَنَا، وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا، وَ مَنْ صَدَقَهُمْ فَقَدْ كَدَّنَا وَ مَنْ كَدَّهُمْ فَقَدْ صَدَّنَا، وَ مَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَّمَنَا وَ مَنْ حَرَّمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا. يَا أَبْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا، فَلَا يَتَّخِذُنَّ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (صدق، عيون اخبار الرضا علیهم السلام، ١٤٢١)» يعني: «حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیهم السلام کردم، به جهت احادیثی که از پدرانتان روایت شده است، ما را قائل به جبر و تشبیه می‌دانند؛ حضرت فرمودند: ای ابن خالد بگو ببینم، آیا اخباری که از پیامبر ﷺ در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده است؟ گفتم: البته روایاتی که از پیامبر ﷺ روایت شده،

بیشتر است. حضرت فرمودند: پس باید بگویند پیامبر ﷺ نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است. گفتم: آنها معتقدند که حضرت رسول ﷺ هیچ یک از این احادیث را نگفته‌اند، بلکه به آن حضرت افترا زده‌اند. حضرت فرمود: پس در مورد پدرانم هم باید بگویند که آنها این مطالب را نگفته‌اند، بلکه به آنان دروغ بسته‌اند. سپس فرمودند: هر کس قائل به جبر و تشبیه شود، کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزار و دور هستیم. ای ابن خالد، اخبار جبر و تشبیه را غُلات - که عظمت خدا را کوچک دانسته‌اند - از قول ما جعل کرده‌اند. هر کس آنها را دوست بدارد ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد ما را دوست داشته است. هر کس با آنها دوستی برقرار کند، با ما دشمنی کرده است و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دوستی نموده است. هر کس با آنها رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه کرده و هر کس با آنها قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است. هر کس به آنها بدی کند، به ما نیکی کرده است و هر کس به آنها نیکی کند به ما بدی نموده است. هر کس آنها را گرامی بدارد ما را اهانت کرده و هر کس به آنها اهانت کند ما را احترام کرده است. هر کس آنها و سخن‌شان را پذیرید ما را رد کرده است و هر کس آنها را رد کند ما را پذیرفته است. هر کس به آنها احسان کند به ما بدی کرده است و هر کس به آنها بدی کند به ما احسان نموده است. هر کس آنها را تصدیق کند ما را تکذیب کرده است و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است. و هر کس به آنها چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هر کس به آنها چیزی ندهد، در واقع به ما داده است. ای ابن خالد، هر کس که از شیعیان ما باشد. نباید از میان آنها برای خود دوست و یاور برگزیند.» در این حدیث، دو موضوع تشبیه و جبر - که دقیقاً نقطه مقابل توحید و عدل است - نفی شده و امام رضا علیه السلام با تأکید فراوان، قائلان به تشبیه و جبر را منحرف

و دور از حقیقت معرفی کرده‌اند؛ اما در متن حدیث، اشاره شده است که گروهی، با جعل برخی از اخبار، این اتهام را به شیعه می‌زنند. این که گروه اتهام زن کیانند و چه تقابلاتی با شیعه داشته‌اند، موضوع این مقاله نیست؛ اما به جهت ذکر آن در این حدیث، تحت عنوان بعد، اشارتی کوتاه به آن خواهیم داشت.

۵- طرح توأمان توحید و عدل در آثار مؤلفان شیعی و معتزلی

نگاهی به آثار دانشمندان شیعه و معتزله، بیانگر ذکر توأمان اصل توحید و اصل عدل در تأییفات مربوط به این دو مذهب است. چنانکه شیخ صدق در مقدمه‌ای که بر کتاب "التوحید" خویش نگاشته، انگیزه اصلی خود را از نوشتن این کتاب، چنین بیان کرده است: «آنچه مرا به تأییف این کتاب سوق داد، این بود که گروهی از مخالفان را یافتم که به عالمان شیعی نسبت تشبیه و جبر می‌دهند؛ سبب این نسبت‌ها روایاتی است که در کتابهای شیعه دیده بودند و تفسیر و شرح آنها را ندانستند و معانی آنها را نشناسختند و برداشت غلطی از آنها نمودند و الفاظ آن احادیث را با الفاظ قرآن برابر نکردند. از این رو، صورت مذهب ما را در نزد جهال و نادانان رشت گردانیدند و طریقه و روش ما را بر ایشان پوشاندند و آشفته کردند و مردم را از دین خدا باز داشتند و ایشان را بر انکار حجتهاي خداوند و ادشتند؛ من هم با قصد قربت به درگاه الهی، اقدام به نوشتن این کتاب در توحید و نفی تشبیه و جبر نمودم.» (صدق، التوحید، ۱۷) مرحوم صدق نام یکی از ابواب کتابش را "باب معنی التوحید و العدل" نهاده است. به نظر می‌رسد که مقصود شیخ صدق از تعبیر "مخالفان"، در مقدمه کتاب التوحید، معتزله باشد. زیرا اهل اعتزال خود را "أهل التوحيد و العدل" و مذاهب رقیب را به عقیده تشبیه خداوند و نیز جبر در افعال متهم می‌کردند؛ چنانکه این موضوع، چندی بعد، در تأییف مهمترین کتاب کلامی معتزله یعنی "المغنی فی ابواب التوحید و العدل" اثر قاضی

عبدالجبار (م ۴۱۵هـ ق) انعکاس بیشتری یافت. اگرچه توحید و عدلی که در آثار اهل اعتزال ملاحظه می‌شود، حالی از اشکال نیست، اما نباید از نظر دور داشت که معتزله، در کاربستِ توانان دو اصطلاح توحید و عدل، متأثر از آیات قرآن و روایات پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیهم السلام بوده‌اند؛ چنانکه خود معتزله بر این موضوع اذعان نموده‌اند. برای مثال ابن نديم، در کتاب الفهرست، درباره ابوهذیل علّاف که از سران اعتزال به شمار می‌رود، با استناد خویش نقل کرده: «محمد بن شداد صاحب أبي الهذيل قال: حدثنا أبو الهذيل العالف، محمد بن الهذيل، قال: أخذت هذا الذي أنا عليه من العدل والتوحيد، عن عثمان الطويل، وكان معلم أبي الهذيل. قال أبو الهذيل: وأخبرني عثمان انه أخذه عن واصل بن عطاء، وان واصلا أخذه عن أبي هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفية، وان عبد الله أخذه من أبيه محمد بن الحنفية، وأن محمدا أخبره انه أخذه عن أبيه علي علیهم السلام، وان أباه أخذه عن رسول الله ﷺ، وان رسول الله أخبره ان جبرئيل نزل به» (ابن نديم، ۲۰۲). این عبارات به خوبی حاکی از آن است که معتزله، در توحید و عدل، خود را پیرو وحی، پیامبر ﷺ و علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌دانسته‌اند.

این مطلب در نوشته‌های ابن ابی الحدید معتزلی نیز قابل ملاحظه است؛ وی درباره استفاده نحله‌های گوناگون از دانش امیرالمؤمنین علی علیهم السلام می‌نویسد: «وَقَدْ عَرَفَتْ أَنَّ أَشْرَفَ الْعُلُومِ هُوَ الْعِلْمُ الْأَلِهِيُّ، لَأَنَّ شَرَفَ الْعِلْمِ بِشَرَفِ الْمَعْلُومِ وَمَعْرُوفِهِ أَشْرَفُ الْمَوْجُودَاتِ، فَكَانَ هُوَ أَشْرَفَ الْعُلُومِ وَمِنْ كَلَامِهِ علیهم السلام اقْتَبَسَ وَعَنْهُ نُقِلَ وَإِلَيْهِ انتَهَىٰ وَمِنْهُ ابْتُدَىٰ؛ فَإِنَّ الْمُعْتَزِلَةَ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ وَأَرْبَابُ النَّظَرِ وَمِنْهُمْ تَعْلَمَ النَّاسُ هَذَا الْفَنَّ تَلَامِذَتُهُ وَأَصْحَابَهُ، لَأَنَّ كَيْرَهُمْ وَأَصْلَبُنَّ عَطَاءَ تَلْمِيذٍ أَبِي هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفية وَأَبُوهَاشِمٍ تَلْمِيذٍ أَبِيهِ وَأَبُوهُ تَلْمِيذٍ علیهم السلام. وَأَمَّا الْأَشْعَرِيَّةُ فَإِنَّهُمْ يَنْتَمُونَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي بَشِيرٍ الْأَشْعَرِيِّ وَهُوَ تَلْمِيذٍ أَبِي عَلِيِّ الْجَبَائِيِّ وَأَبُوهُ عَلِيٍّ أَحَدُ مَشَايخِ الْمُعْتَزِلَةِ فَالْأَشْعَرِيَّةُ يَنْتَهُونَ بِالْآخِرَةِ إِلَى أَسْتَادِ الْمُعْتَزِلَةِ وَمَعْلِمِهِمْ وَهُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي

۱. پیش از این، به آیات و روایات ناظر بر این موضوع اشاره کردیم.

طَالِبٌ عَلَيْهِ. وَ أَمَّا الْإِمَامِيَّةُ وَ الزَّيْدِيَّةُ فَأَنْتَمَاوُهُمْ إِلَيْهِ ظَاهِرٌ» (ابن ابی الحدید، ۱۵/۱): «و می دانی که شریفترین علوم، علوم الهی است؛ زیرا شرافت علم به میزان شرافت معلومش بستگی دارد؛ از آنجا که موضوع علم الهیات، خدای متعال است و او شریفترین موجودات است، پس این علم [الهیات] شریفترین علوم است. این علم [الهیات] از کلام علی علیه روشنا گرفته و از او نقل شده؛ از او آغاز گردیده و به او ختم می شود. از این رو، معتزله که خود اهل توحید و عدل و صاحبان رأی و نظر هستند و مردم، این امور را از آنها آموخته‌اند، شاگردان و اصحاب علی علیه محسوب می‌شوند؛ زیرا بزرگ آنها یعنی واصل بن عطاء شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه بوده است و ابوهاشم شاگرد پدرش [محمد بن حنفیه] و محمد حنفیه، شاگرد پدرش امیرالمؤمنین علی علیه است. درباره اشعاره [نیز وضعیت همین است] زیرا اشعاره پیرو ابوالحسن اشعری هستند که شاگرد ابوعلی جبائی است و ابوعلی یکی از مشایخ معتزله است؛ بنابراین سلسله اشعاره نیز به استاد و معلم معتزله، یعنی علی بن ابی طالب علیه می‌رسد. همچنین اتصال شیعیان امامیه و زیدیه به علی بن ابی طالب علیه، ظاهر و روشن است.»^۱

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار، بخشهایی از مطالب مفصل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آورده به این مضمون که عالمان تمام فرقه‌ها خود را منتبه به امیرالمؤمنین علیه می‌داند. سپس مرحوم مجلسی می‌نویسد: «روش عالمان ما رضی الله عنهم در اثبات فضائل امیرالمؤمنین علیه، اکتفا کردن است به آنچه هر فرقه‌ای در جهت انتساب خود به حضرتش ادعا کردد. گذشتگان ما، این مطالب را نقل کردن تا نشان دهند که آن امام همام، در علم مشهور بود و همه فرقه‌ها ایشان را به عنوان منبع علوم پذیرفته‌اند، اگر چه این نسبتها درست نباشد، بلکه در نظر امامیه، خلاف آن ظاهر باشد، مانند انتساب اشعریه و ابوحنیفه و مانند آنها، که مخالفت‌شان با آن حضرت، روشن‌تر از مبایت ظلمت با نور است» سپس علامه مجلسی به مطالبی می‌پردازد که ابن شهر آشوب از فلاسفه نقل کرده به این مضمون که آنها همه‌ی علوم خود را از امیرالمؤمنین علیه گرفته‌اند. مجلسی به این مدعای پاسخ نسبتاً گسترده‌ی دهد، و باب سوء استفاده‌ی فلاسفه‌ی زمان خود از چنین مطالبی را می‌بندد. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۳-۱۷۴)

این بیان شیوا و راهگشای علامه مجلسی، به نوعی پاسخ به مدعاهای ابن ابی الحدید نیز تواند بود. در باب مطالبی که از او نقل شده است. (ویراستار)

چند قرن پیش از ابن ابی الحدید، سید مرتضی(علم الهدی)، دانشمند شهیر شیعه، یاد آور شده بود: «اعلم أن أصول التوحيد و العدل مأخوذة من كلام أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - و خطبه، فإنها تتضمن من ذلك ما لا زيادة عليه، و لا غایة وراءه، و من تأمل المأثور في ذلك من كلامه علم أن جميع ما أسهب المتكلمون من بعد في تصنيفه و جمعه، إنما هو تفصيل لتلك الجمل، و شرح لتلك الأصول، و روی عن الأئمة من أبنائه عليهما السلام من ذلك ما يكاد لا يحاط به كثرة». (سید مرتضی، ۱۴۸۱) این عبارات حاکی از آن است که دو اصل اعتقادی توحید و عدل - که در آثار متكلمان، به نحو چشمگیری مطرح شده است - در حقیقت، تفصیل کلمات و جملات امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است^۱ و این دو اصل آنچنان از فرزندان معصوم ایشان نقل شده است که نمی‌توان بر تمام آن روایات احاطه یافت.

در همین زمینه می‌توان به اشارات عالم بزرگوار شیعه، شیخ مفید، در مقدمه کتاب اوائل المقالات توجه نمود که نوشتته است: «إني بتوفيق الله و مشيتيه مُبِتَّ في هذا الكتاب ما آثر إثباته من فرق ما بين الشيعة و المعتزلة، و فصل ما بين العدلية من الشيعة و من ذهب إلى العدل من المعتزلة، و الفرق ما بينهم من بعد و بين الإمامية فيما اتفقا عليهم من خلافهم فيه من الأصول؛ و ذاكر في أصل ذلك ما اجتبنته أنا من المذاهب المتفرعة عن أصول التوحيد و العدل» (مفید، ۳۳). یعنی: «من به توفيق و خواست خداوند، در این کتاب به بیان تفاوتها بی می‌پردازم که بین شیعه و معتزله هست و تبیین آنها اولویت دارد، و بیان تمایز مذهب عدليه شیعه و آنها که از معتزله به عدل گرایش دارند و فرق آنها با امامیه در اصولی که اتفاق نظر دارند. و در اصل آن اموری مطرح می‌شود که من از مذاهبت منشعب از دو اصل توحید و عدل، انتخاب کرده‌ام.»

۱. نمونه این جملات کوتاه را در حکمت شماره ۴۷۰ نهج البلاغه ملاحظه کردیم که امام علی علیه السلام فرمود: «الْتَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ وَ الْعَدْلُ إِلَّا تَتَقْبِهُمُهُ.»

در حقیقت شیخ مفید برای مشخص کردن مرزهای دو مکتب که پاییند به دو اصل "توحید و عدل" هستند، کتاب اوائل المقالات را نوشت تا کسی مکتب اهل بیت عَلِیٰ را که به اذعان همگان، معلمان نخستین توحید و عدل بوده‌اند، با مکتب معترزله که خود را اهل التوحید و العدل می‌خوانند، اشتباه نگیرد. و الحق و الانصاف، چنین کار مهمی از شخصیت عظیمی چون شیخ مفید برمی‌آمد.

به عنوان نکته‌ای اضافی، مشهور است که پس از آنکه شیخ مفید را به خاک سپرده‌ند، این سه بیت بر روی مزار او نوشته شد:

| | |
|---|---|
| لَا صوتَ الناعِي بِفَقْدِكَ انْه | يُومُ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمِ |
| إِنْ كُنْتَ قَدْ غَيِّبْتَ فِي جَدَّ الشَّرِي | فَالْعَدْلُ وَ التَّوْحِيدُ فِيكَ مَقِيمٌ |
| وَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كَلَمًا | تَلِيتُ عَلَيْكَ مِنَ الدُّرُوسِ عُلُومٍ ^۱ |

(بحار الانوار، ۲۵۵/۵۳)

منابع

قرآن کریم

١. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
٢. ابن ندیم، محمد بن اسحاق البغدادی، الفهرست، بی‌جا، بی‌تا.
٣. خلیل بن احمد، عین، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
٤. سید رضی، محمد بن حسین بن موسی، نهج البلاغة، قم، دارالهجرة، بی‌تا.
٥. سید مرتضی، علی بن حسین بن موسی، الامالی، دارالفکر العربي، قاهره، ۱۹۹۸م.
٦. صدقوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، التوحید، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ق.

۱. خبر دهندهی مرگ، خبر فقدان تو را نیاورد، که روز وفات تو، بر آل محمد عَلِیٰ مصیبت بزرگی است. اگر در میان خاک پنهان شدی، عدل و توحید در تو جای گرفت. قائم مهدی (عج) خوشحال می‌شد هر وقت که علومی از دروس، بر تو خوانده می‌شد.

٧. همو، عيون اخبار الرضا علیه السلام، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ش.
٨. همو، من لا يحضره الفقيه، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳.
٩. عاملی بهاءالدین (شيخ بهایی)، محمد بن حسین، الوجیزه، بی جا، بی تا.
١٠. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ ق.
١١. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دار الكتاب، ۱۳۶۷ ش.
١٢. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافی، تهران، دار الكتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
١٣. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء ۱۴۰۴ ق.
١٤. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ ش.
١٥. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدر، بی تا.
١٦. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات فی المناهی و المختارات، قم، المؤتمر العالمی للشيخ المفید، ۱۴۱۳.